

عوالم انسانی در فرهنگ مردم زنده بیدار

دکتر محمد مهدی ناصح، استاد بازنشسته گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی. عضو گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه

خیام

محدثه السادات رضایی کلاته میرحسن، کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی. عضو گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خیام

Mds.rezaie@yahoo.com

چکیده

یکی از مهم‌ترین ارکانی که شالوده هر فرهنگ متعالی را شکل می‌دهد تصویری است که از انسان والا و متعالی در آن فرهنگ انعکاس یافته است. تصویر مردم زنده بیدار در واقع نمونه اعتلای یک فرهنگ است که خود تفسیری است از حقیقت هستی و جهان. در آثار عرفانی و کلام بزرگان، موضوع مردم زنده بیدار و اهمیت و توجه به آن بحثی است مستوفی. اکثر عارفان و بزرگان اهل معرفت کوشیده‌اند تا از طریق شناخت ویژگی‌های مردم زنده بیدار - یعنی انسان کامل - سلوک انسانیت و راه رسیدن به کمال متعالی را بازگو کنند. در نظر عارفان دل‌آگاه اصل انسانیت مربوط به آن است که آدمی در طریق مردم زنده بیدار و دل‌آگاه گام بردارد و با فراخواندن خویشتن به سمت و سوی خودشناسی و سجایای اخلاقی در این مسیر به مطلوب خویش برسد. در این جستار با عنایت بر ویژگی‌های فرهنگی مردم زنده بیدار، عمده عوالم انسانی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی: مردم زنده بیدار، عوالم انسانی، عرفان، فرهنگ.

مقدمه

مردم زنده بیدار^۱، نامی است که به انسان زنده‌دل و دل‌آگاه گفته می‌شود. زنده‌دلان بیدار دل برآند که: آدم زنده بیدار صورت احسنی است که هم‌تا و نظیری ندارد. او نوباوه عالم هستی است. او نور این جهان است و چشم عالم که خود را به طور مفصل می‌شناسد و مشاهده جلوه‌های خودی می‌کند. همچنین گفته‌اند که: او آینه تمام‌نمای عالم هستی است که حقایق تمامی مراتب تعینات در تحت حقیقت وجودی اوست (لاهیجی، بی تا: ۱۱۲). او در حکم اسم جامعی است، مسمی به انسان کبیر، حقیقت اوست که به صورت همه عالم ظاهر می‌شود.

آدم زنده بیدار، خود را به خودی خود می‌شناسد و بعد از آن نسبت به سایر چیزها شناخت پیدا می‌کند. او بر این باور است که: قبل از هر شناختی باید آدمی به خود پی ببرد و از خود بطلبد و بخواهد که گفته‌اند: «مَنْ جَهَلَ نَفْسَهُ، فَهُوَ بِالْغَيْرِ أَجْهَلُ...»، و «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ بِالْعَبُودِيَّةِ، فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ بِالرَّبُّوبِيَّةِ»، پس هرکسی که خود را نشناسد از معرفت کل محجوب باشد، و مراد از این جمله این‌جا معرفت انسانی است (هجویری، ۱۳۳۶: ۲۴۷)

بحث اصلی: انسان زنده بیدار، انسانی است انیس و مونس با گذشته‌ها و آشنا با حال و آینده، او اهل صدق و اخلاص است با قامتی کشیده، اهل قیام و قعود، راست ایستاده همچون اسرافیل وقت که چون قیام کند، هزاران مرده از خواب برمی‌خیزد. در این مورد است که می‌گویند:

خیز در دم تو به صور سهمناک	تا هزاران مرده بر روید ز خاک
چون تو اسرافیل وقتی راست خیز	رستخیزی ساز پیش از رستخیز
هر که گوید کو قیامت، ای صنم	خویش بنما که قیامت خود منم

(مولانا، دفتر چهارم، ۱۳۲۵: ۳۶۵)

آدم زنده بیدار از جمله آگاهان ازلی است، از آن باورمندان روزگاری که خدای تعالی همه چیز را می‌آفرید، او از آن جمله آفریدگانی بود که تنها او بود و چیزی دیگر انگار همپای او قابل ذکر نبود^۲. انسان زنده بیدار بس خوش‌سیماست، هیأتی دارد لاهوتی صفت، به تمام معنی اهل ادراک است و فهم و درایت کامل، بی‌مثل و مثال، نشسته در جوار ساکنان حرم ستر و عفاف و ملکوت^۳. او به خدا می‌شنود و بدو می‌بیند و به او می‌گوید (هجویری، ۱۳۳۶: ۳۲۷). گویند: خدای تعالی او را به گونه عقل آفرید (نسفی، ۱۳۴۱: ۷۲) یا به صورت خود، که: «ان الله تعالی خلق آدم علی صورته» (نسفی، ۱۳۴۴: ۷۵). در تمثیل گفته‌اند که: بدنش لباس سینه اوست و سینه لباس دلش و دل لباس ضمیر و ضمیر لباس سر است و سر همان عالم معرفت و آگاهی است (عثمان، ۱۳۳۳: ۲۲۲). او وجودی است نامیرا، سالک راه حقیقت، رونده، شنونده، از شدنی به شدن دیگر، از نقص به کمال، از تاریکی به روشنی. چنین آدمی نشأت‌های مختلف را دیده است. او از خاک برآمده و سرانجام به صورت حقایق اشیاء ظهور پیدا کرده است (نسفی، ۱۳۴۴: ۲۲۵)، وی متعلق به عالم بالاست و اعلیٰ علیین، زنده است و عالم و قادر و مرید و متکلم و سمیع و بصیر (نسفی، ۱۳۴۱: ۳۱). او در وقت دیدن، همه بیناست و در وقت شنیدن همه شنوا و در وقت گفتن همه گویند، و همچنین در همه صفات (همان: ۲۷).

آدم زنده بیدار، به شرف عقل مخصوص گردیده است و به نور عقل میان حق و باطل و خیر و شر حکم می‌کند (جام، ۱۳۴۳: ۱۳۵). رسول اکرم (ص) فرموده است: تفاخر در دنیا و آخرت به عقل است و چون روز قیامت باشد، بر اندازه نیت‌ها و عقلا منازل را قسمت کنند (غزالی، ج ۱، ۱۳۵۱: ۲۴۴). همه چیزها را به علم حاجت است و علم را به عقل که عقل سایه خداست.

عقل سلطان قادر خوش خوست	آن که سایه خداش گویند اوست
سایه با ذات آشنا باشد	سایه از ذات کی جدا باشد

(سنایی غزنوی، ۱۳۲۹: ۲۱۵).

لازمه عقل درست، تحصیل علم است. عقل بی‌علم راه به جایی نبرد، نیز علم درست، نتیجه عقل است. هر که بی علم سخن بگوید دروغ‌گوست و قولش زور می‌باشد (مستملی بخاری، ج ۱: ۸۸). آورده‌اند که: برو علم بجوی و عالم باش که اول فرضی بر تو علم است (عین القضاة همدانی، ج ۲، ۱۳۶۲: ۱۴۸). انسان بدون بدرقه علم نمی‌تواند به سعادت برسد و علم بدون عمل وبال است. هر که علم ندارد، دلش بیمار است و مرگش لازم

آید (غزالی، ج ۱، ۱۳۵۱: ۳۹). گفته‌اند: اقرب الناس من درجه النبوة، اهل العلم (همان: ۳۳). هر که یک باب از علم بیاموزد بر تبت آن که مردمان را برای خدا تعلیم کند، ثواب هفتاد پیغامبر صدیق یابد (همان: ۴۵). علم باید مقرون عمل باشد:

علم با کار سودمند بود علم بی کار پای‌بند بود

(سنایی غزنوی، ۱۳۲۹: ۲۹۲).

انسان زنده بیدار خوب می‌داند که علم واقعی همان معرفت است و معرفت واقعی در شناخت خدا و خالق هستی بخش است. چنین آدمی پیوسته متصرف حق است و از حق جز حق نمی‌طلبد و نمی‌خواهد. او کسی است که جامع جمیع مراتب معرفت است. او را بر یک حال نمی‌بینی، به ظاهر با تو طعام می‌خورد، از تو می‌خرد و به تو می‌فروشد لکن دلش در حظایر قدس باشد و سرش به بالش انس نهاده (عطار نیشابوری، ۱۳۴۶: ۱۹۸). اهل معرفت گویند: او با خداست، با خلق معامله می‌کند، با خدا سخن می‌گوید، از خدا می‌خواهد و به او تکیه می‌کند، دل او خانه خداست و خدا همیشه به خانه او نظر می‌کند (عین القضاة همدانی، ۱۳۴۱: ۲۷۳). دل آدم زنده بیدار همان لطیفه «پدرک و لا یوصف» است که دریادلی، بیدار دلی و دل‌آگاهی صفت وی باشد. او با دل زندگی می‌کند، اگر می‌خواهی از او و جای باش و ده و دیارش باخبر شوی باید چشم دلت را باز کنی. مگر او هم در باغ ملکوت دلش را به سوی تو باز کند تا تو دمی در شمال باد عطر و رنگ گلبرگهای احساس او قرار بگیری و ببینی که دنیای دل چه دنیای پر رمز و رازی است. شاید که چنین صاحب دلی در خم کوچه‌ای از شهر و دیار شما نیز باشد و شاید هم آن بالا و بالاها مثلاً در فراز کوه بلند باغران، با آن‌که او را نمی‌شناسم، لکن می‌پندارم که او دمی با مرغان خوشخوان با احساس همنوا می‌شود و از دل می‌گوید که:

سر کوه بلند باغروم انار کیسه سوداگروم
اگر صد سال د کیسه بمونم هنوزم سکه صاحب قروم^۴

(ناصح، ۱۳۹۰: ۹۱).

آدم زنده بیدار، اهل ادب است، به همین جهت رعایت حد هر چیزی را می‌داند و از خدا جز ادب چیزی نمی‌طلبد.

از خدا جویم توفیق ادب بی ادب محروم شد از لطف حق

(مولانا، ۱۳۲۵: ۷).

به دلیل رعایت همین جنبه است که همه خصلتهای خیر در او جمع شده، یعنی متخلق است به اخلاق الله. از این جهات گویی ادب هر جارحه‌ای چون دست و پای و چشم و گوش و ... را به درستی می‌شناسد که نه به خود اوست که به خداست. او در هر چه می‌کند روی به حق دارد، به خاطر حق می‌رود و می‌آید، یعنی ذاهب^۵ الی ربی است (هجویری، ۱۳۳۶: ۴۵۷). او ادب دست و پای را در آن می‌داند که دست را به نیکی و احسان و خدمت اخوان مسوط دارد و به تکبر راه نرود، چشمش ایزار اعتبار است. در همه چیز خدا را می‌بیند: ما نظرت^۶ فی شیء آلا و رأیت الله فیه (بسطامی). او جز کلام نیکو نمی‌شنود، زبانش را از سخن زشت و ناروا حفظ می‌کند.

آدم زنده بیدار، گوش و هوشش بر آن است که باید بهره گوش از نطق بیشتر باشد، او مثل می‌زند که: وی را دو گوش داده‌اند و یک زبان، پس دو چندان که می‌گوید، باید بشنود (یزدی، ۱۳۹۹: ۲۵). زبانش ترجمان دل اوست:

زبان در دهان ترجمان دل است سخن بر زبان از زبان دل است

(جامی، ۱۳۴۱: ۲۴۵).

او به سخن اهل دل خطا نمی‌گیرد:

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست سخن‌شناس نه‌ای، جان من خطا این‌جاست

(حافظ، ۱۳۲۰: ۱۷).

و شاید در این راه جفاها و ملامتها ببیند و دم بر نیاورد. کلام آدم زنده بیدار، همه حکمت است و موعظت. او در حکم آن پیر قدیمی قدیمی است که هیچ سخنی را ناگو نگذاشته (امثال و حکم مردم خراسان جنوبی)، همیشه حرف حسابی می‌زند. حرف‌هایی که جواب ندارد و این چنین است، شاید همه مردم به طور عام و مردم بیرجند به طور خاص بر این باور باشند که: باید چنین آدمی «خول کلاهش کل داشته باشد». او در ادب گفتار چندان با ملاحظه است که به سادگی صورت کلمات خطابی را عوض می‌کند و مثلاً به جای «تو» می‌گوید «شما» و شاید به جای «تفنگ» می‌گوید: «شمافنگ» و به جای «تومان / تمه» لفظ «شمامه» و به جای «تومند، تامند، طامند»، شمامند و بر همین قیاس^۵ کلمه ناپسندی را صورتی معقول می‌بخشد.

خوردن و آشامیدن آدم زنده بیدار، براساس عدل و مروّت است. بدون مبالغه او از محرّمات و مشتهات سخت دوری می‌گزیند. هر چه می‌خورد گویی به تبت عبادت است و ادای تکلیف نه به جهت حظّ نفس. او تحصیل روزی حلال را عبادت می‌داند و به کم قانع است و از حرص و آز بیزاری می‌جوید. وی اصل قناعت را از جمله عبادات طیّبه می‌داند (قشیری، ۱۳۴۵: ۲۳۹) و بر این باور است که میزبانی کردن مردم به طعام از بسیار صدقه فاضلتر است و هر که مسلمانی را طعام و شراب دهد تا سیر شود، ایزد تعالی وی را از آتش جهنّم دور دارد (غزالی، ج ۱، ۱۳۴۵: ۲۳۰). به نظر وی خوراک و طعام در چگونگی تقوای آدمی مؤثر است.

سبب خشم و شهوت از لقمه است آفت ذهن و فطنت از لقمه است

بنده بطن و لذّت و شهوات بتر از بنده عزی و منات

(سنایی غزنوی، ۱۳۲۹: ۳۷۷).

و این که:

لقمه‌ای کان نورافزود و کمال آن بود آورده از کسب حلال

... علم و حکمت زاید از لقمه حلال عشق و رقت آید از لقمه حلال

چون ز لقمه تو حسد بینی و دام جهل و غفلت زاید آن را دان حرام

لقمه تخم است و برش اندیشه‌ها

لقمه بحر و گوهرش اندیشه‌ها

(مولانا، ۱۳۲۵: ۱۰۱).

مردم زنده بیدار اهل خود آرایی، صورت سازی و تظاهر نیست. به صورت ظاهر خویشان چندان التفاتی نمی‌کند. لباسش لباس تقوی است و او بر این باور است که:

جامه از بهر عورت عامه است

خاصگان را برهنگی جامه است

جامه بر عورتان پسندیدست

جامه دیبه آفت دیده است

مرد را در لباس خُلقان جوی

گنج در کُنجهای ویران جوی

(سنایی غزنوی، ۱۳۲۹: ۳۶۳).

پوشش از جمله حقوق نفس اوست. به جهت دفع سرما ...، نه برای رعونات نفسانی، بلکه برای اظهار نعمت ربّانی. لباس واقعی لباس مجاهدت و خدمت است، لباس ساده، پاک سپید، خیر ثيابکم البیض (العبادی، ۱۳۴۷: ۲۴۳)، لباسی باید او را بدون تکلف. او می‌داند که برخی را جامه بُت است چه نباشد و چه کهنه (نسفی، ۱۳۴۱: ۱۲۷)؛ یعنی ژنده‌پوشی نیز شاید قرین بت‌پرستی باشد.

آدم زنده بیدار، همه چیز را از خود می‌طلبد. نیازهای زندگی‌اش را خود رفع می‌کند، او می‌داند که تحصیل روزی حلال نوعی عبادت است و اگر کسب نکند شاید نیاز وی به دیگری باشد و این نوعی بت‌پرستی است و اظهار نیاز. او به کسب و کار می‌پردازد و از دسترنج خویش امرار معاش می‌کند. طمع به مال و دسترنج دیگری ندارد که همه دنیا به خواری سؤال و طلب کردن چیزی از کسی به عنوان خواسته نمی‌ارزد (مستملی البخاری، ج ۳، ۱۳۳۰: ۶۴). در حقیقت، کسب و کار در نظرگاه او نوعی معاونت با خلق خداست در انجام امور و عملی است مرادف خیر و احياناً جهاد و برتر از عبادت (غزالی، ۱۳۴۵: ۲۵۶).

کار کردن همراه کسب ثواب است و نیکی و امانت برعکس این؛ یعنی بیکاری متابعت امر شیطان باشد. انسان زنده بیدار می‌داند که خدای بزرگ زمین را به حکمت آفرید و باید زمین معمور باشد و فایده به خلق رساند و اگر مردم بدانند که عمارت دنیا چه ثوابهایی دارد، ترک عمارت نکنند که نوعی گناه است (جامی، ۱۳۳۶: ۴۴۲). کار کردن، نوعی تقرب است به خدا و اطاعت امر وی (مستملی البخاری، ج ۳، ۱۳۳۰: ۶۷).

راه روزی کسب و رنج است و تعب

هرکسی را پیشه‌ای داد و طلب

أطلبوا الارزاقَ فی اسبابها

أدخلوا الاوطانَ من ابوابها

(مولانا، دفتر سوم، ۱۳۲۵: ۸۳).

ولکن رزق واقعی به دست خداست، او رزاق است:

تا بدانی اصل رزق اوست

تا هم او را جوید آن که رزق جوست

روزی از وی جو، مجو از زید و عمر / مستی از وی جو، مجو از بنگ و خمر

(همان، دفتر پنجم: ۹۶).

مردم زنده بیدار، در هر حال به خود و خدا می‌اندیشد، او خودبین نیست که خودبینی نوعی کفر است. او همگان را برتر از خود می‌شمارد و آنها را برای رضای خدا دوست می‌گیرد، وانگهی توّد و تآلف از صفات برجسته اوست. او بر این باور است که:

بنی آدم اعضای یکدیگرند / که در آفرینش ز یک گوهرند

(سعدی، ۱۳۶۸: ۶۶).

او خود را از کسی بالاتر و برتر نمی‌داند، بلکه کمتر می‌شمارد. او در کتابی خوانده که: یکی از اهل معرفت را به عرفات دیدند، از او پرسیدند که: حال مردمان چگونه می‌بینی؟ گفت: آمرزیدگانند. اگر من در میان ایشان نبودم؛ یعنی بدترین خلق منم. اگر خدای تعالی ایشان را نیامرزد، از شومی من نیامرزد (مستملی البخاری، ج ۲، ۱۳۳۰: ۸). او به همه افراد به چشم حرمت می‌نگرد و ایشان را در معنی بر خویش مقدم می‌دارد. آدم زنده بیدار، یقین دارد که خدای بزرگ، رضای خود را با رضای بنده برابر کرده است (همان، ج ۳: ۱۰۰). دوستی با مردم و خلق خدا نمودار تواضع اوست. آن‌که متواضع است، خشنودی خدا را از راه تواضع نسبت به خلق خدا طلب می‌کند. شاعر برخاسته در بین مردم زنده بیدار می‌گوید:

بزرگی به ناموس و گفتار نیست / بلندی به دعوی و پندار نیست
تواضع سر رفعت افرازدت / تکبر به خاک اندر اندازدت

(سعدی، ۱۳۵۹: ۱۱۶).

رحمت آوردن بر مردم و همنوع ثوابی عظیم در بردارد. «خدای بزرگ به صفت رحمت و ترحم متّصف است که می‌گوید: اِرحَم، تُرحَم (یا: ارحموا، تُرحموا)؛ یعنی رحم کنید تا مورد رحمت حق قرار بگیرید (غزالی، ۱۳۵۱، ج ۶: ۸۳۲). شفقت و مهرورزی به دیگران و مدارای با ایشان، علامت قرب حق است و سبب بخشش وی که نصیب بنده مقرب درگاه الهی می‌شود.

خدا را بر آن بنده بخشایش است / که خلق از وجودش در آسایش است

کسی نیک بیند به هر دو سرای / که نیکی رساند به خلق خدای

(سعدی، ۱۳۵۹: ۱۱۶).

یکی از برگزیدگان مردم زنده بیدار می‌گوید: تو امروز وقت خود را غنیمت دار و به جمعیت و فراغت بگذران. آزار به هیچ چیز و هیچ کس مرسان که معصیت نیست الا آزار رسانیدن، و تا امکان است راحت به همه کس و همه چیز می‌رسان که طاعت نیست الا راحت رسانیدن (نسفی، ۱۳۴۱: ۱۸۲). و هم از ایشان نقل می‌کند که: ایمان دو رکن دارد، یکی تعظیم امر خدا و دیگری شفقت بر خلق خدای تعالی (عین القضاة همدانی، ج ۱، ۱۳۶۲: ۲۰۶). آدم زنده بیدار به خویشان و منسوبان خویش حرمت می‌گذارد. وی بر این باور است که خدای

بزرگ خویش و قوم اوست، از آنجا که فرموده است: من رحمانم و خویش من رحیم است. نام وی از نام خود شکافتم. هر که خویشی پیوسته دارد با وی پیوندم و هر که بریده دارد، از وی بیرم (غزالی، ج ۱، ۱۳۴۵: ۳۳۷)، و هم فرموده که: هر که خواهد که عمر وی دراز شود و روزی فراخ شود گو خویشاوندان را نیکو دارد. هیچ طاعت را بیش از آن ثواب نیست که صلۀ رحم را باشد، و برترین همه طاعتها، حرمت پدر و مادر است و رعایت حقوق آنها. خداوند در خصوص احسان به والدین تأکید دارد^۱. در خبر آورده اند که: بهشت زیر پای مادران است (سیوطی، ج ۱، ۱۴۰۱: ۵۶۳). مردم زنده بیدار، نه تنها به آدمیان و بنی نوع، بلکه نسبت به حیوانات شفقت می‌ورزد و می‌گوید: حیوانات خادم آدمی اند و مسخر وی. او خود مظهر رحمت است که می‌گوید:

مسکین خرد اگر چه بی‌تمیز است
چون بار همی برد عزیز است

گاو و خران رنج بردار
بسه ز آدمیان مردم آزار

(سعدی، ۱۳۵۹: ۷۴).

می‌گویند که: معروف کرخی خالویی داشت حاکم شهر. روزی معروف نان می‌خورد و سگی با وی هم‌کاسه. لقمه‌ای در دهان خود می‌نهد و یکی در دهان سگ. خالو گفت: شرم نداری که با سگ نان می‌خوری، گفت: از شرم نان بدو می‌دهم. از زنده دلی دیگر نقل می‌کنند که: وی روزی با اصحاب خود قصد جایی کرده بود، در تنگنایی سگی می‌آمد. آن عارف نامور و زنده بیدار بازگشت و راه به سگ داد (عطار نیشابوری، ۱۳۴۶: ۱۷۲). در همین مورد نقل می‌شود که شخصی با جماعتی به حج می‌رفت. در راه به موضعی رسیدند، چاهی بود، بر سر آن چاه سگی افتاده. از غایت تشنگی زبان از دهن بیرون آمده. آن شخص را رحم آمد و ظرفی نداشت که آب از چاه بیرون کشد، دستاری که بر سر داشت در آن چاه فرو گذاشت. چون تر شد بیرون آورد و پیش آن کلب بیفشرد. مکرر این عمل کرد تا او سیراب شد (هجویری، ۱۳۳۶: ۴۱۲). شاعر زنده بیدار، از این آدم یاد می‌کند که:

یکی در بیابان سگی تشنه یافت
برون از رمق در حیاتش نیافت

کله دلو کرد آن پسندیده کیش
چو حبل اندر آن بست دستار خویش

به خدمت میان بست و بازو گشاد
سگ ناتوان را دمی آب داد

(سعدی، ۱۳۵۹: ۸۵).

مردم زنده بیدار، از این معنی نکته‌ها می‌داند. در خبر آمده است که: چون یوسف به دیدار پدر رسید یعقوب پرسید که خدایا این بلا که بر سر من آمد به چه سبب آمد؟ جواب آمد که: ای یعقوب، فلان وقت تو را مهمانی رسید و در خانه تو گوسفندی بود با بچه آن. بچگک را در پیش مادر کشتی و بریان کردی و در پیش مهمان نهادی. دل آن مادر بریان گشت و به ما یعنی _ خدای تعالی _ بنالید. ما دل تو را به فراغ فرزند بسوزاندیم تا بدانی که درد فرزند چگونه باشد (مستملی البخاری، ج ۲، ۱۳۳۰: ۱۹۸).

مردم زنده بیدار به انواع صفات آراسته‌است. تخلُّق وی به خوی پسندیده و رفتار درست، همان چیزی است که جوهرهٔ انسانیت او را تشکیل می‌دهد و او را به نام مردم زنده بیدار معرفی می‌کند. مردم زنده بیدار، منشأ اخلاق نیکو را طهارت طینت می‌داند و حُسن عادات. او نیک می‌داند که خلق نیکو از جمله بخشش‌های الهی است. تخلُّق به اخلاق پسندیده، یکی از اسرار بعثت بنی نوع آدم به شمار می‌آید. رسول خدا به صفت خُلُق عظیم ستوده شده است که: وَ اَنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ (سورهٔ قلم (۶۸) آیهٔ ۴). از رسول خدا نقل شده که: هر که را نیکوخواهی بر ظاهر و باطن باشد، ایمانش کامل است و هر که خوش‌اخلاق تر باشد به نزد خدا و خلق خدا عزیزتر باشد (مستملی البخاری، ج ۳، ۱۳۳۰: ۴۰). دوری از حقد، بدخواهی، قهر و غضب، عفو، دورویی، غیبت، دنیادوستی، بدخواهی، پندار بد و ... نیز، از جملهٔ محسنات آدمی است. گشاده‌رویی و طلاق و وجه (ارموی، ۱۳۵۱: ۱۸۱). مباسطت، موافقت و مؤانست و بالاخره نیکی کردن که گفته‌اند: نکویی کن و در آب انداز.^۷

مردم زنده بیدار، در همه جا هست، می‌شود او را با چشم دل دید و حضورش را با سر پنجهٔ احساس و ادراک به جای آورد. همه او را می‌بینند، تنها اوست که خود را نمی‌بیند و لکن او شاهدی است برای دیگران، عنقای ناپیدای عالم اساطیر، برکشیده شده به فراخنای عرش اعلی، ولی خدا و ... او با خلق خدای می‌نشیند و رنج و بلای آنها را تحمل می‌کند و دم در نمی‌کشد. همچنین او تظاهر به خودنمایی نمی‌کند. آدم زنده بیدار به دور از خطا و محفوظ از هر ناصواب است. او هیچ مرادی از حق نمی‌طلبد، مگر آنچه حواله او شده باشد. ذات و توشهٔ وی ورع است و کسب وی سخاوت و جان بازی. شبش به فکر می‌گذرد و روز به عبرت و انتباه. او در مقام و مرتبت در مقعد صدق است، عند ملیک مقتدر، در زیر قبهٔ حق (مرصادالعباد، ۱۳۵۲: ۲۴۳). او جانی دارد روحانی، دلش محل استوای صفت رحمانیت است و محل ظهور جملگی صفات الوهیت. او جملگی عالم غیب را از ملکوتیات و روحانیات به درستی درک می‌کنند او مشامی دارد که روایح غیبی بدان شنود و کامی که ذوق محبت و حلاوت ایمان و طعم عرفان بدان یابد (همان: ۱۹۳).

آن که ما از او سخن می‌گوییم، مرد روز نیست که نان به نرخ روز بخورد، یا به خاطر نفس، نفس بکشد و به اقتضای پسند این و آن عمل کند، یا این که هر روز به رنگی درآید تا از قافله عقب نماند. آن که ما از او سخن می‌گوییم، کسی نیست که به زخارف دنیایی بنازد و چون چیزی از دنیا وی دارد، دنیا را دو دستی بچسبند و روی سیل شاه نقاره بزند یا دستک و دنبک درآورد و هر سوی باد آید چک بزند^۸ (امثال و حکم مردم خراسان جنوبی) و احياناً بدین دل خوش داشته باشد که: وی نوکر حسن خان است^۹. او نه از قبيلهٔ بله قربان گویهاست نه از متخلِّقین به رفتار. منحط پیش خدمت‌های غلامان خانه‌زاد و از آدم‌های نتراشیده نخراشیده. او از آنهایی نیست که پیش این و آن کمر خم کند و نگاهش معطوف به عمل دیگران باشد که چه می‌خواهند و چه می‌پسندند و چه انتظاری از وی دارند. او از آنهایی نیست که در هر جا به جهتی از جهات سخن بگوید تا بدانند که از اطلاعات مربوط به هر روز بی‌بهره نیست. گاهی وارد سیاست شود و از باب پسند روز سخن بگوید و به شنیده‌هایی که از افواه رجال گرد کرده سندیت بخشد، رجالی که به خاطر آنها اظهار وجود می‌کند، به خاطر آن‌ها عبارتی چند به هوش سپرده تا به بیان آورد، چند بار هم از باب اطمینان به طرز عملش، جلو آینه قرار گرفته تا شیوهٔ درست باز و بستن تکمهٔ کتش را چنان که شایسته می‌باشد یاد بگیرد و صدایش را احياناً ضبط کرده تا ببیند که در چه حالی و چگونه خلوص و بندگی‌اش را با عبارات نرم و مخملی باید بیان کند. او از آن‌هایی نیست که به قول آن استاد عزیز: هر وقت قیمت زمین و آب و ملکش افزایش یابد، بر قطر شکمش افزوده شود و ارادتش به آب و خاک کشورش بیشتر شود (اسلامی ندوشن، ۱۳۳۷: ۵۵۶) و قس علی ذلک .

مردم زنده بیدار، نه از مردگان متحرک است و نه از هم الغافلون که با آنها سر و سری داشته باشد و سرانجام با هزار داعیه بی جا به جلوه درآید که: او طاووسی علیین شده و این جاست که او می پندارد مجهول القدر مانده است و چون خلاف انتظاری از جانبی ببیند دریابد که از معرکه به دور افتاده، بر آشوبد و بگوید، دنیا به آخر رسیده، هیچ حساب و کتابی در کار نیست، صد رحمت به زنجیر عدل انوشیروان و هزار آفرین به جور بنی مروان:

فلیت جور بنی مروان عادکنا و یا لیت عدل بنی عباس فی النار

مردم زنده بیدار، چیز دیگری است، ... فاعتبروا یا اولی الأبصار (سوره حشر (۵۹) آیه ۲). راست گفت آن که گفت: از ای آدم تا او آدم صد گز رایه (راه است) یا از ای مسن (محمد حسن) تا او مسن صد گز رسن (امثال و حکم مردم خراسان جنوبی). حماسه آدم زنده بیدار بیانی است که به صد دفتر نگنجد.

نتیجه گیری:

مردم زنده بیدار به انسان دل آگاهی اطلاق می شود که به علم خودشناسی واقف باشد؛ وی فردی است که نمودی از عالم لاهوتی را در معنای واقعی اش نشان می دهد. وی سالک راه حقیقت است تا به کمال و مطلوب خویش برسد و در این راه به مدد عقل و ایمان خدا را می بیند و خود را. او دریادلی دل آگاه است که متخلق به اخلاق الله است و به همین دلیل سجایای اخلاقی را همواره الگوی خویش قرار می دهد و درصدد جلب رضایت خداوند است.

مردم زنده بیدار با طلاق وجه و گشاده رویی در پی نفی خودبینی و خودپسندی است و متصف به مردم دوستی و درصدد خدمت به خلق الله. از دیگر صفاتی که چنین انسانی بدان شناخته می شود تلاش و سعی در جهت کسب روزی حلال است تا وی بی نیاز از دیگران شود جز از خدا، درصدد جلب رضای خداوند است از طریق خدمتگزاری به خلق خدای.

یادداشتها

۱- شاید اول بار لفظ «زنده بیدار» به صورت: «حی بن یقظان» در کتاب اشارات ابوعلی سینا (۳۷۰-۴۲۸) آمده است. این لفظ در بردارنده تمثیلی است عرفانی در باب پیری دل آگاه از مردم بیت المقدس به نام «حی» که او پسر «یقظان» می باشد. حی بن یقظان از نظرگاه اهل معرفت، اشاره ای است به عقل فعال یا عقل دهم. گویند این عقل با جهان مادی سنخیت دارد. روایت کنند که «حی» بنا بر وصیت پدرش به سیر در آفاق و انفس می پردازد و در این سلوک روحانی با عجایبی روبه رو می شود. اصل این کتاب را ابن سینا به عربی نوشته است و یکی از شاگردانش به نام ابوعبید جوزجانی آن را به امر علاء الدوله کاکویه (حاکم اصفهان به سال ۴۲۲ ه) به فارسی ترجمه کرده است. به تبعیت این اثر آثار دیگری هم در ادب فارسی به وجود آمده، مانند: «سلامان و ابسال» که اصل آن یونانی است و حنین ابن اسحق از یونانی به عربی ترجمه کرده و ... نورالدین عبدالرحمن جامی (۸۱۷-۸۹۸) همین قصه را در یکی از مثنویهای هفتگانه خود به نظم درآورده است. جز اینها ابن طفیل فیلسوف و طبیب اسپانیایی و شیخ شهاب الدین یحیی سهروردی مشهور به شیخ اشراق (۵۴۹-۵۸۷) این قصه را بیان کرده اند. به هر طریق موضوع کتاب از نوع مباحث تمثیلی است و شاید مراد از «سلامان» آدم ابوالبشر باشد و مراد از «ابسال» بهشت بر این داستان شروح بسیاری نوشته اند، از جمله این که روایت ابن طفیل، تحت عنوان «زنده بیدار» به سال ۱۳۳۴ ش به اهتمام استاد بدیع الزمان فروزانفر تحت عنوان همان «زنده بیدار» ترجمه و چاپ شده است. برای توضیح بیشتر در این باب ر.ک: فرهنگ فارسی دکتر معین و فرهنگ ادبیات فارسی اثر استاد محمد شریفی (ذیل: حی بن یقظان).

۲- اشاره دارد به سوره دهر (۷۶) آیه ۱: هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا؛ یعنی آمد بر آدمی وقتی از روزگار که نبود چیزی یاد کرده و در تفسیر این آیه سخن هاست، از جمله گفته اند که: ما أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ زَمَانٌ مِّنَ الدَّهْرِ الْا وَ كَانَ فِيهِ شَيْئًا مَّذْكُورًا؛ یعنی هیچ روزگار نیامده و آلا او در آن روزگار چیزی بود مذکور؛ یعنی همیشه معروف و مذکور و مشهور بود ... ر.ک: روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ۱۳۷۵: ۶۹-۷۰.

۳- تعبیری است از حافظ شیرازی که می گوید:

ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت
با من راهنشین باده مستانه زدند

۴- بحث در باب «دل» و صاحب دل در بین اهل معرفت از اهمیت ویژه ای برخوردار است. به نظر اینان حقیقت وجودی آدمی مربوط است به لطیفه دل، هر که دل ندارد آدم نیست. دل آدمی از جنس گوهر ملائکه است. دل خانه خداست و خلاصه جوهره ذات و صفات آدمی. دل مخزن اسرار ربانی است، دل جام جم است، خضر است، عرش الهی است، اعجوبه فعل حق تعالی و ... استاد اسدالله زمانی پور بر این نظر تاکید دارند که: احوال دل در دیار قهستان حکایتی دیگر دارد. بدین صورت که سلولهای قلب فیزیولوژیکی مردم قهستان باعث شده است که استعداد جذب «آن لطیفه ربانی» _ یعنی دل را _ قویتر داشته باشد و تمام انوار یا امواج فیوضات الهی را در خانه دل جذب نماید. دل در قهستان کوه مراد است. نکته مهم در تأیید صحت فرضیه فوق در این خصوص مایع موجود در درون سلولهای قلب مردم دیار قهستان و این که خود از نوعی دیگر است. برای ملاحظه بیشتر ر.ک: (زمانی پور، ۱۳۹۱: ۵۶۳ به بعد).

۵- شاید این معنی مبین نوعی شوخی باشد، لکن گویای حقیقتی است نهانی.

۶- از جمله سوره بقره (۲) آیه ۸۳: ... لَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا... سوره نساء آیه ۳۶: وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا... سوره انعام (۶) آیه ۱۵۱: ... أَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...، سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۲۳: وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا. در خبری آید که: مَنْ أَدْرَكَ وَالِدَيْهِ أَوْ وَاحِدًا مِنْهُمَا وَ لَمْ يُغْفَرْ لَهُ، ابعده الله؛ یعنی هر که مادر و پدر را دریابد یا یکی از ایشان، و او را نیامرزد، ابعده الله؛ خدای او را هلاک کند. ر.ک: جلد دوم کتاب «روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن» صفحه ۳۶.

۷- بر گرفته از شعر حافظ است (ص ۱۷۸) که گوید:

مرا به کشتی باده درافکن ای ساقی
که گفته اند نکویی کن و در آب انداز

۸- در امثال و حکم مردم خراسان جنوبی نقل امثال به صورت: دِنْيَارِ دِ (دو) دستی بچسبیده، آدم پولدار رو سبیل شا (شاه) نقاره مزنه، دستک و دُمبک داره، از هر طرف باد بیه چک مزنه.

۹- از امثال بیرجندی است به صورت: دلش خوشه که او نوکر حسن خان است، نظیر: دل خر خوشه که اوُر (او را) پَو (پا) چمنندِ گل دَ بَسْتَن (بسته اند)، یا: دلم خوش است که نامم کبوتر حرم است. ر.ک: لغت نامه دهخدا.

منابع

ارموی. سراج الدین محمود. لطائف الحکمه. تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۵۱.

اسلامی ندوشن. محمدعلی. «مرد روز». مجله یغما. سال یازدهم. شماره دوازدهم. صص: ۵۵۴-۵۵۸. ۱۳۳۷.

بسطامی. عبدالرحمن بن احمد. مقاصد الکلام. نسخه خطی. ملی پاریس ۲۰۶۷. [۷۶- ر]

جام. ابوالفتح محمد بن مطهر بن شیخ الاسلام احمد (ژنده پیل). حقیقه الحقیقه. تصحیح دکتر علی موحد. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۴۳.

جامی. مولانا عبدالرحمن. نفحات الانس من حضرات القدس. تصحیح استاد مهدی توحیدی پور. تهران: سعدی. ۱۳۳۶.

دیوان. تصحیح دکتر هاشم رضی. تهران: انتشارات پیروز. ۱۳۴۱.

حافظ شیرازی. شمس الدین محمد. دیوان. تصحیح علامه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی. تهران: زوار. ۱۳۲۰.

- الخزاعی النیشابوری. حسین بن علی بن محمد بن احمد. *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*. مشهور به *تفسیر ابوالفتوح رازی*. تصحیح دکتر محمد جعفر یاحقی و دکتر محمد مهدی ناصح. ۲۰ جلد. مشهد: انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی. ۱۳۷۵.
- زمانی‌پور. اسدالله. *مود مرکز نهارجان*. ۲ ج. مشهد: نشر مشهد. ۱۳۹۱.
- زنگویی. حسین و محمد مهدی ناصح. *امثال و حکم مردم خراسان جنوبی*. ۲ ج. تهران: نشر فکر بکر. ۱۳۹۳.
- سعدی شیرازی. بوستان. تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی. ۱۳۵۹.
- _____ . *گلستان*. تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی. ۱۳۶۸.
- سنایی غزنوی. ابوالمجد مجدود بن آدم. *حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه*. تصحیح محمد تقی مدرس رضوی. تهران: سپهر. ۱۳۲۹.
- سیوطی. الامام جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابی بکر. *الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر*. ۲ ج. بیروت: انتشارات دارالفکر. ۱۴۰۱.
- العبادی. قطب‌الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیر. *التصنیف فی احوال المتصوفه «صوفی نامه»*. تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۴۷.
- عثمان. محمود. *فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه*. تصحیح ایرج افشار. تهران: انتشارات مجلس. ۱۳۳۳.
- عطار نیشابوری. شیخ فریدالدین. *تذکره الاولیا*. تصحیح دکتر محمد استعلامی. تهران: زوار. ۱۳۴۶.
- عین‌القضات همدانی. *نامه‌ها*. تصحیح علی نقی منزوی و عقیف عسیران. ۲ ج. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۶۲.
- _____ . *مصنفات*. تصحیح عقیف عسیران. تهران: انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۴۱.
- غزالی طوسی. ابو حامد امام محمد. *کیمیای سعادت*. تصحیح احمد آرام. ۲ ج. چاپ سوم. تهران. ۱۳۴۵.
- _____ . *احیاء علوم الدین*. ترجمه مویدالدین محمد خوارزمی. تصحیح دکتر حسین خدیو جم. ۸ جلد. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ. ۱۳۵۱.
- قرآن کریم.
- قشیری. ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن. *ترجمه رساله قشیریه*. ترجمه ابوعلی بن احمد العثماني. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۴۵.
- لاهیجی. شیخ محمد. *شرح گلشن راز*. تصحیح کیوان سمعی. تهران: انتشارات کتاب‌فروشی محمودی. بی تا.
- المستملی البخاری. ابو ابراهیم اسماعیل بن محمد بن عبدالله. *شرح تعرف*. ۴ جلد. چاپ هندوستان. ۱۳۳۰.
- مولانا جلال‌الدین محمد بلخی. *مثنوی*. تصحیح رینولد الین نیکلسون. ۶ دفتر. چاپ لیدن. ۱۹۲۵.
- ناصر محمد مهدی. «دل در تعبیرات عرفانی فارسی». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی*. شماره ۳ و ۴. سال هفدهم. ۱۳۶۳.
- _____ . *دو بیت‌های عامیانه بیرجندی*. شعر دلدار. دفتر سوم. مشهد: محقق. ۱۳۹۰.
- نجم‌الدین رازی. *مرصادالعباد*. تصحیح دکتر محمد امین ریاحی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۵۲.
- نسفی. عبدالعزیز بن محمد. *کتاب الانسان کامل*. تصحیح ماریژان موله. تهران: انتشارات ایرانشناسی، انستیتو ایران و فرانسه. ۱۳۴۱.
- _____ . *کشف الحقایق*. تصحیح دکتر احمد مهدوی دامغانی. تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۴۴.

هجویری. ابی الحسن علی بن عثمان. کشف المحجوب. تصحیح ژوکوفسکی. به اهتمام محمد عباسی. تهران: امیرکبیر. ۱۳۳۶.

یزدی. محمد علی. اخلاق محمدی. چاپ هندوستان. ۱۲۹۹.

